

زن و مذهب

گفتارم را با توضیح دلایل انتخاب زن و مذهب آغاز می‌کنم بعد به منشا و نظریه پیدایش مذهب می‌پردازم و سپس اشاراتی به دلایل دوام مذهب می‌کنم. در خاتمه با بحث در مورد مبارزه علیه مذهب و مرور نظرات رایج به گفتارم خاتمه می‌دهم.

انگیزه انتخاب زن و مذهب

حاکمیت بیست ساله حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی تولد در کشوری مثل ایران که بر ساختار اجتماعی فرهنگی و تربیتی اش سایه حاکمیت طولانی اخلاقیات مردسالارانه مذهبی سنگینی میکند، و بالاخره زندگی در دهه های پایانی قرن بیستم که با جنگهای خونین مذهبی، قومی و ملی مصادف شد، این امکان تاریخی را به نسل ما داد تا تصویر عینی و ملموسی از حضور اجتماعی مذهب پیدا کند بلکه عواقب و عوارض حضور اجتماعی مذهب را به قیمت پرداخت بهای سنگین تجربه کند. بواقع برای زنان نسل ما مذهب ابدأ یک مبحث تجربیدی، انتزاعی، فلسفی و روشنفکری نیست. بلکه یک عینیت زنده اجتماعی است. که بر کلیه شئون زندگی ما دخالت تجاوزگرانه کرده و همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی مان را تحت الشعاع قرار داده. نکته دیگری که میل دارم اضافه کنم این است که بر بستر این عینیات تلخ اجتماعی، ذهنیتی در نسل ما شکل گرفته که با تصورات، تفکرات و محاسبات نسلهای پیشین راجع به مذهب تفاوت کیفی دارد. بحث کردن و درس گرفتن از این تجارب بی گمان به ارتقای سطح آگاهی جنبش برابری طلبانه جنبش زنان ایرانی خواهد انجامید و ما را در تغییر عینیت اجتماعی موجود توانمندتر خواهد کرد.

منشا مذهب

منشا مذهب دقیقاً روشن نیست. خیلی از داستان شناسان و انسان شناسان معتقدند که در کلیه دوره های تاریخی و جوامع انسانی اشکالی از آن وجود داشته که نمونه های شناخته شده آن عبارتند از: باور به نیروهای ماورای طبیعی، نیاپرستی، توتم باوری، روح باوری، خدایان باوری، باور به وجود نیروهای خیر و شر، تک خدا باوری و همه خدا باوری که نمونه اش را در هندوئیسم می بینیم که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی می بیند.

ماتریالیسم علمی و نظریه پیدایش مذهب

تئوریهایی که در رابطه با پیدایش مذهب وجود دارند به دو گروه عمده تقسیم می شوند:

- ۱- نظریاتی که معتقدند مذهب و فرامین مذهبی منشا غیر مادی دارند و از طرف خدا یا یک قدرت ماورا طبیعی نازل شده اند.
- ۲- تئوریهایی که معتقدند مذهب ساخته و پرداخته انسان است.

از آنجا که از نقطه نظر علمی همه پدیده ها در رابطه با اشیا و روابط مادیشان توضیح داده می شوند بنابراین من بعنوان یک ماتریالیست طرفدار نظریه دوم هستم و نظریه نخست را فاقد اعتبار علمی می دانم. از نقطه نظر ماتریالیسم علمی باورها و اعتقادات انسان چه مذهبی و چه علمی با انسان زاده نمی شوند. بلکه توضیح یا توجیهی هستند که انسانها در جریان کار و زیست اجتماعی در جدال برای بقا برای پدیده ها و واقعیات پیرامونشان می یابند. گاهی این تفاسیر و تعابیر بازتاب حقیقتی عینی هستند که قوانین علمی نمونه اش هستند. گاهی هم انعکاس واژگونه و تخیلی واقعیات بیرونی هستند که نمونه اش خرافات و مذهب هستند. مثال می زنم: در توضیح باران، سیل، خشکسالی، بیماریهای وراثتی و نابرابریهای جنسی انسان یکبار به خیال و پندار متوسل شد و سیل را به خشم خدایان، مثل حکایت طوفان نوح و تولد کودک معلول را به پوشیده نبودن موی زن در دوازدهمین شب ماه و نابرابری جنسی را به نقصان عقل زن نسبت داد. یکبار هم به جستجوی دلایل مادی و منطقی این پدیده ها پرداخت و قوانین فیزیک، پزشکی و علوم اجتماعی را پایه ریزی کرد که بازتاب حقیقی واقعیات بیرونی بود.

دلایل دوام و بقای مذهب

شاید همین جا این سؤال پیش بیاید اگر مذهب عقب مانده، غیرعلمی و خرافی است، پس چرا علی رغم رشد فزاینده علم و تکنولوژی بازهم اعتبار و پایگاه توده ای دارد؟ در جواب به این سؤال به سه نکته باید اشاره کرد:

- ۱- در بدو تاریخ بشری، این جهل انسان نسبت به منشا، ماهیت و عملکرد نیروهای طبیعی مثل سیل، خشکسالی و قحطی بود که زمینه پایه ای مذهب را فراهم می کرد. این جهل بهمراه ترس و استیصالی که حیات انسان اولیه را تحت الشعاع قرار داده بود منشا آفرینش خدایان بود.

امروزه بواسطه رشد علم و تکنولوژی، عوامل طبیعی نه تنها انسان را مقهور خود نمی کند بلکه سلطه انسان بر طبیعت بقدری افزایش یافته که جای چندانی برای ترس و وحشت از پدیده های طبیعی و خلق خدا باقی نمانده در عوض آنچه که امروز مایه تقویت و اعتبار مذهب شده جهل و ناآگاهی بشر، نسبت به منشا و ماهیت و عملکرد نیروها و روابط اجتماعی است. اگر انسان اولیه در نگرانی و اضطراب دائم از قحطی و خشکسالی و سیل بسر می برد و از سر عجز به نیایش خدایان می پرداخت و برایشان قربانی می داد تا بر سر لطفشان آورد و خود را از قهرشان بکاهد امروز بشر در اضطراب دائم از مسائل اجتماعی بسر می برد که با دستان نامرئی سرنوشت وی را رقم می زند. بواقع انسان امروز مقهور معادلات اقتصادی سیاسی کارتلها، تراستها، دولتها و نهادهای مذهبی آموزشی و رسانه هاست که واقعا نمی داند ساعتی بعد چه بر سرش خواهد آمد. روابط هار و عنان گسیخته سرمایه دارانه و مردسالارانه چنان جهمی برای توده ها فراهم کرده اند که گرایش به مواد مخدر، هپروت و دل خوش کنکهای کاذب و باورهای خرافی و مذهبی بخشی از فرهنگ مقبول این جوامع شده است. اگر انسان اولیه برای گریز از تنگنای مناسبات طبیعی خدا می ساخت و خرافه می بافت و به مذهب متوسل می شد. انسان امروز برای فرار از مناسبات بی رحم و خشن سرمایه دارانه و مردسالارانه است که به آفرینش خدا دست می زند و به خرافات مذهبی متوسل می شود.

۲- دومین علت دوام مذهب این است که باورهای مذهبی بخاطر ریشه کردن در سنت نسبت به شکل گیری، تغییر و حتی تاثیرپذیری مقاومت نشان می دهند. دلیلش هم این است که در طی زمان به یک ارزش اخلاقی مبدل می شود. و همچون فسیل سالها و قرنهای بی توجه به تغییر اقتصادی و اجتماعی ارزشهایی را که حامل آن هستند انتقال می دهند.

۳- سومین علت دوام مذهب را باید در حمایت فزاینده سرمایه مردسالار از مذهب جستجو کرد. منافع این نظام که به تحمیل توده ها و تحقیر شعورشان گره خورده ایجاب می کند که بخش وسیعی از منابع مالی تبلیغی و پرسنلی این نظام به تداوم بقای مذهب اختصاص داده شود.

مبارزه با مذهب

مذهب چه بعنوان مجموعه ای از باورها و اعتقادات خرافی و چه بعنوان یک نهاد عریض و طویل شرعی در طول حیات مردسالاری بر نابرابری، بی حقوقی، فرودستی و اخلاقیات زن ستیز صحنه گذاشته و به آنها مشروعیت بخشیدند. در اینجا ضرورتی به بازخوانی مندرجات کتب مقدس مذهبی و بازگویی احادیث پیامبران، امامان و رهبران مذاهب مختلف و نقل تجاوزگریهای تاریخی مذهب نمی باشد. چون همانگونه که در مقدمه گفتارم گفتم، فکر میکنم زنان نسل ما، زن ستیزی جهانی و تاریخی مذهب را با پوست و استخوانشان لمس کرده اند. بعلاوه در این باره بقدری گفته و نوشته شده که لزومی به تکرار نیست. به نظر من آگاهی زنان نسل ما نسبت به ماهیت زن ستیز مذهب به چنان درجه ای از رشد و تکامل رسیده که بازتابش را قطعاً در آینده ایران شاهد خواهیم بود. زنان ایران از هشت مارس ۵۸ تا به امروز بیش از هر نیروی اجتماعی موی دماغ رژیم اسلامی شده اند. و در این مبارزه چنان پیگیر و استوار بودند که به جرات می توان گفت که بیشترین منابع مالی، تجهیزاتی، تبلیغاتی، نظامی و پرسنلی رژیم برای سرکوب زنان بکار گرفته شد. اما علی رغم این بندرت شاهد موضع گیری صریح و بی پروای فعالین تشکلات زنان علیه مذهب هستیم. در داخل و خارج ایران افراد و گرایشات محدودی را می توان یافت که صراحتاً خواستار کوتاه شدن دست خدا و نمایندگان زمینی اش از جسم، جنسیت و سرنوشت زن باشند و برای مبارزه با مذهب جایی در لیست اهدافشان گنجانده باشند. چرا؟

دلایل سکوت و انفعال در برابر مذهب

اگر بخواهیم ریشه های انفعال، توهم و سازش با مذهب را در بین جنبش زنان ایران جستجو کنیم ناچاریم به یک مرزبندی روشن طبقاتی دست بزنیم و حساب گرایشات راست جنبش زنان را از حساب جنبش برابری طلبانه زنان جدا کنیم. واقعیت این است که منافع گرایشات بورژوائی زنان با تداوم نظام طبقاتی، حاکمیت مالکیت خصوصی و اقتدار نظام مبتنی بر سود و ثروت گره خورده و مذهب بعنوان شارع مقدسی که بر این منافع مهر تایید می زند نمی تواند در مبارزه با این گرایشات جای چندانی داشته باشد اما این تحلیل موجب نمی شود که جنبش برابری طلبانه زنان نسبت به فیکورهای تجددگرایانه و ترقی خواهانه این گرایشها سکوت کند و اجازه دهد که آنها تحت نام واژه های فریبنده ای مثل احترام به اعتقادات و مقدسات مردم، دفاع از مذهب و آزادی بیان و غیره در صفوف زنان توهم ایجاد کنند و مذهب را از زیر ضرب مبارزات توده ای نجات دهند. برای اینکه بتوانم نقد دقیقی بر نظریه رایج در این گرایشات داشته باشم ابتدا سعی می کنم مضمون نظریه شان را برایتان نقل کنم.

می گویند، «تضمین آزادی مذهب و احترام به اعتقادات مردم یکی از شروط اصلی استقرار یک جامعه آزاد و انسانی است. مبارزه علیه مذهب نه تنها نافی این حقوق است، بلکه با دمکراسی، آزادی خواهی، پلورالیسم و حق آزادی بیان در تناقض قرار دارد و به همین خاطر نباید در دستور کار جنبش زنان گنجانده شود.» پاسخ من به این دوستان این است که تضمین آزادی خواه و آزادی کش توأم امکان پذیر نیست. نمی

شود خواهان قطع تجاوز به حریم آزادی انسانها شد و همزمان از آزادی فرد متجاوز دفاع کرد. اگر به تعریف ساختاری جوامع آزاد و دمکرات هم برگردیم می بینیم که به تعریف منتسکیو آزادی هر فرد به جایی ختم می شود که آزادی دیگری شروع می شود. به عبارتی بهتر آزادی هرکسی تا آنجایی ادامه دارد که به آزادی دیگری لطمه ای نزند. تضمین آزادی مذهب یعنی تضمین حق کنترل خدا و پیامبرانش بر جسم، جنسیت و سرنوشت زن. یعنی نفی حق کنترل و تصمیم گیری زن بر جسم، جنسیت و سرنوشتش یعنی به رسمیت شناختن همه حقوق نابرابری که شرع، شرعاً به مرد تفویض شده و تضمین همه بی حقوقیها و تضییقاتی که به زن تحمیل شده. با این توضیح فکر می کنم که استقرار یک جامعه آزاد انسانی نه در گرو تضمین آزادی مذهب بلکه در گرو سلب آزادی از به اجرا درآمدن احکام و دستورهای زن ستیز مذهب است. تحقق آزادی زنان بدون خلع آزادی از انجام آزادانه قوانین مردسالار مذهبی امکان پذیر نیست. این مبارزه با مذهب نیست که با آزادی خواهی منافات دارد بلکه این تضمین آزادی حقوق مشروع مردان متجاوز است که با آزادی خواهی و برابری طلبی در تناقض است. واقعاً چطور می توان خواهان تغییر موقعیت فرودست زن شد و همزمان دست مذهب را در تبلیغ، ترویج و صدور احکام زن ستیز باز گذاشت و آزادی مرد را برای برخورداری از حقوق تجاوزگرانه اش به رسمیت شناخت. متأسفانه به علت کمبود وقت امکان ادامه این بحث را ندارم چون میل دارم مروری هم بر سایر نقطه نظرات داشته باشم.

نگرش شایع دیگری که وجود دارد خودش را این گونه فرموله می کند: «مذهب در کلیت خود زن ستیز نیست. و حساب بنیادگرایان را باید از گرایشاتی که پتانسیل ترقی خواهی و برابری طلبی دارند، جدا کرد. مذهب همانگونه که می تواند علیه زنان بکار گرفته شود این قابلیت را هم دارد که در جهت دفاع از حقوق زنان بکار برده شود». البته این نگرش منتسب به جناح راست جنبش زنان ایران نیست و در سطح جهانی و در بین گرایش چپ زنان هم نمایندگان و سخنگویان خود را دارد که نمونه اش نوال سعداوی نویسنده و فمینیست معروف مصری است. او کتاب «چهره عریان زن» عرب که تقریباً همزمان با انقلاب ایران منتشر شد و توسط مجید فروتن و رحیم مرادی به فارسی ترجمه شد چنان نسبت به روی کار آمدن خمینی و حکومت اسلامی اظهار امیدواری کرد که انتظار داشت حاکمیت رژیم اسلامی نقطه پایانی بر ستم جنسی در ایران بگذارد اما مدتی بعد وقتی عملکرد رژیم را دید از خمینی و دار و دسته اش دل کند و با فحش و ناسزاگویی به بنیاد گرایی به سراغ مریم رجوی رفت و به زبان خودمانی دل به ارتجاع مترقی بست و در نطقی که در محضر رئیس جمهوری منتسب کرد گفت: «ممکن است عده ای تصور کند که زنان در اسلام تحت سرکوبند. این درست نیست زنان در اسلام سرکوب نشدند. زنان در هیچ مذهبی سرکوب نشده اند. مذهب توسط گروههای سیاسی برای سرکوب زنان مورد استفاده قرار می گیرد. مذهب، هنر، موسیقی، نویسندگی و علم می توانند مورد سوء استفاده قرار بگیرند. اما باید از موسیقی، مذهب، علم و کتاب برای آزادی عدالت و عشق استفاده گردد». راستش در اینکه می توان از علم به جای تولید سلاحهای جنگی در جهت سعادت و امنیت بشری استفاده کرد، بحثی نیست. اما اینکه میشود از مذهب که چیزی جز خرافه، آزادی کشی، نابرابری، زن ستیزی و جنایت تقدیس شده نیست، به منظور استقرار آزادی، عدالت و عشق استفاده کرد کمی مضحک بنظر می رسد. راستش نمی فهمم که خرافه و ارتجاع چگونه با ترقی خواهی و برابری طلبی قابل جمع هستند. مذهب نه تنها قابلیت ترقی خواهی ندارد، بلکه اساساً با تکامل، رشد و بالندگی فرد و جامعه در تناقض است.

هدف و راستای حرکت مذهب به تحمیل کشیدن مردم، نفی حاکمیتشان و مقدر کردن فرامین زن ستیز و مردسالارانه الهی بر سرنوشتشان است. اگر قرار باشد مذهب روی حق تعیین سرنوشت مردم توسط خودشان صحه بگذارد، باید قبل از هر چیز قید خدا و احکام کتب مقدسش را بزند. اگر قرار باشد که مذهب حق زن در کنترل جسم و جنسیتش را به رسمیت بشناسد و در راه آزادی زنان به کار گرفته شود باید بیش از هر چیزی کلیه احکام خدایانش را که در رابطه با سقط جنین، بارداری، حجاب، رابطه مشروع جنسی و غیره صادر شده اند، نقد کند. و بر تمام عقوبتهای این جهانی و آن جهانی زن به اصطلاح نابکار خط بطلان بکشد و خلاصه گور خود و کتب آسمانیش را بکند. استقرار عدالت و برابری با توسل به خرافات مذهبی غیر ممکن است. گرایشی که امروز می کوشد مذهب را فمینیزه کند، همان گرایشی است که در طول بیست سال گذشته سعی در دمکراتیزه کردن اسلام داشت. همان گرایشی که با دفاع دوره ای خود از جناحهای به اصطلاح معتدل و مترقی مذهبی یکبار پشت سر خمینی ایستاد، بعد سراغ بازرگان و بنی صدر رفت بعد به دفاع از منتظری پرداخت و از رفسنجانی و خاتمی دفاع کرد و در آینده نه چندان دور به حمایت یزدی و سروش دگراندیش خواهد پرداخت. فمینیزه کردن مذهب همانقدر ناممکن است که دمکراتیزه کردن آن. این درسی است که ما از تاریخ گرفته ایم، اما پیش از بستن این بحث بد نیست به توجیهی که این گرایش برای سازش و ماشااتش با مذهب می کند اشاره کوتاهی داشته باشیم. می گویند «گرایش مذهبی در زنان ایران قوی است و مبارزه علنی با مذهب آنها را از صفوف جنبش زنان فراری می دهد. از این رو بهتر است که بجای اینکه حرفهای برابری طلبانه را از زیر پرچم سوسیالیسم یا فمینیسم بزنیم. از زبان آیات و احکام و شخصیتهای

مذهبی مطرح کنیم»

این سیاست ورشکسته را هم بارها در تاریخ معاصر خودمان تجربه کردیم. خسرو گل‌سرخی در دادگاه رژیم سلطنتی برای دفاع از ایده های سوسیالیستی اش به علی و حسین متوسل شد و با این کارش نسلی را به دنبال مولا علی فرستاد تا در جملات نهج البلاغه سراپا زن ستیز که نمونه هایی از آن در فصلنامه شماره ۹ آوردیم، سوسیالیسم را جستجو کنیم. یا حتماً بخاطر دارید که احسان طبری برای اثبات حقانیت ماتریالیسم دیالکتیک به سراغ ملاصدرا و نظریه حرکت جوهری رفت تا اثبات کند که اسلام عین ماتریالیسم است. حال قضاوت را به خودتان می سپارم. آیا این سیاستها به نفع جنبش توده ای و ترقی خواهانه ایران تمام شد یا آنکه توهامات توده ای را نسبت به مذهب دامن زد و به ستم مذهبی تداوم بخشید؟

نظریه بعدی بیشتر در جناح چپ جنبش زنان ایرانی دیده می شد که فرموله اش این است: «مذهب روینای اخلاقی یک جامعه و بازتاب روابط و مناسبات تولیدی آن است و تنها با انقلاب سوسیالیستی و محو مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی است که ریشه کن می شود.» در پاسخ به این نگرش باید گفت که مذهب گرچه رویناست و از روابط اقتصادی تاثیر می پذیرد، ولی رابطه فیزیکی و مستقیمی با ساختار اقتصادی یک جامعه ندارد. اگر چنین بود می بایست از اسلام که روینای اخلاقی جامعه عشیره ای عربستان ۱۵ قرن پیش است، در جامعه مدرن سرمایه داری صنعتی اصلاً اثری یافته نشود. حال آنکه می بینیم این روینای اخلاقی علی رغم گذشت قرن‌ها و از بین رفتن روابط و مناسبات عشیره ای هنوز به حیات خود ادامه می دهد. ثانیاً مذهب پس از پاکگیری طبقات اجتماعی و مالکیت خصوصی پیدا نشد که تا با محور آنها ریشه کن شود. ثالثاً معلوم نیست سوسیالیسمی که تا پیش از انقلاب یکشنبه اش کاری به مذهب نداشته باشد چگونه خواهد توانست مذهب را با رسیدن به قدرت ریشه کن کند. مشکل این دوستان این است که درک مکانیکی از رابطه زیرینا و روینا دارند و بعلاوه توجه ندارند که ذهنیت سخت جاتر از آن است که با تغییر ساختار اقتصادی جامعه دگرگون شود. آنها نمی توانند بپذیرند که حقوق برابر فردی و اجتماعی زنان ایران تنها با تغییر ساختار اقتصادی یا جابجایی قدرت سیاسی متحقق و تضمین نخواهد شد. استقرار اقتصاد سوسیالیستی نیز که پیش شرط برابری و رفع تبعیض ستم از کلیه آحاد انسانی است نمی تواند نقطه پایانی بر نابرابری های جنسی بگذارد، مگر اینکه از همین امروز مبارزه با مردسالاری را در کلیه ابعاد و جلوه های اجتماعی منجمله مذهب آغاز کند.

طرح مقابله با مذهب

تا اینجای بحث ممکن است یک سوء تفاهم پیش آمده باشد که من مبارزه با مذهب را تا مبارزه با انسانهایی که اعتقادات مذهبی دارند تعمیم داده ام. برای رفع این شبهه، باید بگویم که من انسانهای مومن و مذهبی را قربانی مذهب می دانم و یکی از دلایل مخالفتم با مذهب هم این است که نمی خواهم هر روز انسانهای بیشتری در قربانگاه مذهب ذبح شوند. اما این به این معنی نیست که مرد باغیرت مسلمان را تحت نام قربانی تبرئه کنم. و چشم بر تجاوزاتی که به حقوق همسر، خواهر و دخترانش می کند، ببندم. دست مذهب را که از آستین این مرد بیرون زده می بینم ولی حکم برائت او را صادر نمی کنم. بلکه او را بعنوان مجری یک جنایت محکوم می کنم بعلاوه می گویم تا امکانات آموزشی و درمانی لازم را در اختیارش بگذارم تا به خودش بیاید ولی همزمان تلاش می کنم تا آزادی او را برای اجرای آزادانه احکام و باورهای زن ستیز مذهبی اش محدود کنم. با این توضیح و توضیحاتی که پیشتر دادم فکر می کنم موضع من کاملاً روشن شده باشد. من با مذهب تنها مبارزه ایدئولوژیکی فلسفی نمی کنم و آن را فقط بخاطر خرافاتی بودنش زیر ضرب نمی گیرم بلکه با بروزات فردی سیاسی و اجتماعی آن هم مبارزه می کنم. در واقع نقطه تمایز من با خیلی های دیگر در این است که مبارزه پیشنهادی من یک مبارزه همه جانبه است و بروزات فردی مذهب را نیز در بر میگیرد. یعنی من به حکم این فرمول که مذهب امر خصوصی افراد است، دست مومنین مذهبی را در زن آزاری باز نمی گذارم. من به این قناعت نمی کنم که با گنجانیدن خواست جدایی مذهب از دولت مبارزه علیه مذهب را به سطح مبارزه علیه بروزات سیاسی آن تنزل دهم. ما فمینیستها معتقدیم که هیچ چیز خصوصی نیست. حرمت انسانی و احترام به حقوق فردی و اجتماعی زنان همانقدر که در اماکن عمومی باید محترم شمرده شود باید در روابط شخصی، خانوادگی و اتاق خواب نیز مورد احترام قرار بگیرد. اگر معنای خصوصی اعلام کردن مذهب این است که مرد مومن حق دارد تا در تبعیت از باور اعتقادی اش در درون خانه هر بلایی دلش خواست بر سر همسر و فرزندش بیاورد، عمیقاً با آن مخالفم. اگر معنای این شعار بی اعتنایی به بروزات فردی مذهب است مسلم است که با آن موضع دارم. بنظر کسانی که این شعار را می دهند باید آن را باز کنند و برایمان دقیقاً روشن کنند که منظورشان چیست. همینجا دست و پای بحثم را جمع می کنم و با یک جمع بندی کوتاه به گفتارم خاتمه میدهم.

جمع بندی

- ۱- مذهب تفسیر خرافی و خیال پردازانه روابط مادی و مناسبات اجتماعی است که ریشه در فقر، جهل، ناتوانی، هراس و اضطراب انسان در تنگنا مانده دارد. مذهب ابزار فریب، تحمیق و تحقیر شعور توده هاست و یکی از ابزارهای اصلی اعمال ستم بر زنان است که تا به امروز در خدمت نظام مردسالار قرار گرفته است.
- ۲- مذهب فقط یک جهان بینی خرافی نیست، بلکه مجموعه ای از دستورالعملها و فرامین واجب الاجرا است که در روابط درون و بیرون گروهی مومنین و رفتارهای فردی و اجتماعی شان قابل ملاحظه است. به این اعتبار مذهب بروز اشکالی از رفتارهای فردی اجتماعی و سیاسی است.
- ۳- بروزات فردی، اجتماعی و سیاسی مذهب نباید تحت نام آزادی مذهب، آزادی عقیده و مذهب امر خصوصی افراد است، حقوق فردی اجتماعی هیچ انسانی را زیر پا گذاشت. آزادی زنان در گرو سلب آزادی از به اجرا درآمدن آزادانه احکام شرعی، مذهبی چه در بعد فردی چه اجتماعی و چه سیاسی است.
- ۴- مذهب را نمی شود فمینیزه کرد. مذهب نمی تواند راهی به برابری و آزادی ببرد. با طناب مذهب تنها می توان به قعر چاه سقوط کرد.
- ۵- مبارزه با مذهب نباید به انقلاب و استقرار سوسیالیسم حواله شود. برعکس مبارزه با مذهب جزئی از شروط تحقق سوسیالیسم است.
- ۶- در مبارزه با مذهب تنها نباید به شعار «جدایی مذهب از دولت» تکیه کرد. چون اولاً جدایی این دو قلمروی تاریخی لااقل در دل نظام سرمایه داری مردسالار کمی ساده لوحی جلوه می کند. ثانیاً مذهب چه جدا و چه وابسته به دولت همان بروزات مورد بحث مان را دارد منتهی بدرجات کمتر و به این خاطر تغییری در مواضعمان ایجاد نمی کند.
- ۷- مبارزه با مذهب در بر گیرنده مبارزه علیه کلیه ارزشهای به اصطلاح محترمی است که تحت نام نجابت، عفاف، بکارت، غیرت، ناموس، و بالاخره تقدس خانواده هستی و آزادی فردی اجتماعی زن را هدف قرار می دهد.
- ۸- مبارزه با مذهب به معنی تحت تعقیب قرار دادن مذهبیین و ممنوع کردن عقاید مذهبی نیست. هرکس آزاد است به هر مذهب و خرافه ای باور داشته باشد، اما حق ندارد در هیچ عرصه و مقطعی تحت هیچ نام توجیه و بهانه ای به حریم آزادی فردی و اجتماعی انسان دیگر تجاوز کند.
- ۹- مبارزه با مذهب باید تا بی اعتباری کامل اجتماعی آن به پیش برده شود. افشای خصلت زن ستیز و ضد انسانی مذهب باید تا آنجا ادامه پیدا کند که هر انسان شرافتمندی از داشتن اعتقادات مذهبی احساس شرم کند.